

بزبان پهلوی درآمده بود. تأثیر عقاید و آداب یونانی و هندی نیز البته افق‌های تازه می‌گشود و شك و تردید و بدعتها پدید می‌آورد. سادگی و روشنی شگفت‌انگیزی که در عقاید کهن بود در زیر بار اندیشه‌های تازه درهم می‌شکست. توجه بتاویل عقاید و علاقه بتاویل در اساطیر فزونی مییافت. زندقه که موبدان بشدت با آن مبارزه می‌کردند از همین میل بتاویل برمی‌خاست. مانی و مزدک نیز عقایدی که آورده بودند رنگ تاویل داشت و ازین رو داغ زندقه بر آن نهادند. اعتقاد با اساطیر و عقاید کهن رفته‌رفته سست می‌شد و در احتجاج با ارباب ادیان تازه، روشن‌رایان تاویل را گریزگاه خویش می‌شمردند. درین تاویلها که عبارت از احتجاجات عقلی بود، گاه از ظاهر عبارات کتابهای دینی انحراف پیش می‌آمد. از جمله در مجادله‌یی که یکی از مغان با ترساهی، نامش مهران گشنسب، می‌کند چنین می‌گوید: «ما آتش را بهیچوجه خدا نمی‌شمیریم. خدا را بوسیله آتش نیایش می‌کنیم چنانکه شما نیز خدا را بوسیله صلیب می‌پرستید» مهران گشنسب، که در کتب سریانی، گیورگیس نام دارد، عبارتهایی از اوستا نقل می‌کند و ثابت می‌نماید که در آیین زرتشت، آتش بمشابه خدا مورد پرستش واقع می‌شده است.<sup>۶</sup>

آن خوش‌بینی و ساده‌دلی که خاص آیین زرتشتی بود، در اواخر این عهد، تحت تأثیر فلسفه و زندقه اندک اندک درهم فرو می‌ریخت. نشر عقاید مانی و تعالیم عیسی و بودا، همه از اسبابی بود که علاقه بزهده و کناره‌جویی را در بین مردم بیش‌و کم رایج میکرد. در اندرز اوشنر عبارتی آمده است که تا اندازه زیادی با عقاید و آراء زرتشت مفایرست و تا حدی صبغه مانوی دارد. می‌گوید: «جان باقی می‌ماند، آنکه از میان می‌رود تن است». آیین زروان که در دوره ساسانی بر دیگر مذاهب و ادیان برتری داشت، اندیشه سرنوشت و تقدیر را که برای آیین و ملک زهری‌کشنده بود ترویج کرد.

### زروانیان

زروان، خدای دیرین، که پدر هر مزد و اهریمن بشمار می‌آمد تنها زمان بی‌کران نبود مظهر تقدیر و سرنوشت نیز محسوب میشد. در آیین

۶- رگ: کتاب Hoffmann هوفمان در باب رساله سریانی اعمال شهبندان ایران؛ بنقل از کتاب Christensen L'Iran sous les Sassanides P. 435

زروان، جهند تمام رفته بود که خیروش هر دو را بمبدم واحد که زروان است منسوب بدارند. از آن پس زروان که پروردگار زمان بود، مختار مطلق و جبار مقتدر گردید و دیگر جایی برای قدرت و اختیار انسان نماند. بدینگونه اعتقاد بنوعی جبر، که نتیجه این مذهب بود، اندک‌اندک در میان مردم رخنه کرد، و از اسباب سقوط و انحطاط ملک گشت. ۷.

در این آیین، اورمزد و اهریمن، دو فرزند بودند، از آن زمان که زروان بی‌کران نام داشت. چون این دو نیروی عظیم، از یک اصل بودند، از حیث قدرت بایکدیگر برابری میکردند و در کارهای جهان تعادلی پدید می‌آمد. بدینگونه آیین زروان ثنویت زرتشتی را به یکنوع توحید نزدیک می‌کرد و در ورای نیروی خیر و شر وجود مطلق را که زمان بی‌کران و ابدیت جاودان باشد قرار می‌داد. این وجود مطلق، بصورت خدایی درآمد که هم پدیدآورنده جهان بود و هم نیست‌کننده آن بشمار می‌آمد. بهمانگونه که کروئوس پروردگار زمان نزد یونانیهای قدیم بر همه چیز برتری داشت زروان بی‌کران نیز در ایران همه چیز را در قبضه تصرف داشت. از محققان، بعضی گمان برده‌اند که این آیین بعد از عهد زرتشت بوجود آمده است و از صبغه تأثیر و نفوذ فلسفه یونان برکنار نیست. تأثیر یونانرا، در توسعه و تکمیل این آیین، شاید نتوان انکار کرد ولیکن حقیقت آنست که ذکر زروان در اوستا نیز آمده است. احتمال هست که این عقیده، از تأویل بعضی اقوال اوستا برآمده باشد و مایه‌هایی از عقاید کلدانیان و سپس از فلسفه یونانی نیز بر آن افزوده شده باشد. بهرحال موبدان و روحانیان زرتشتی آیین زروان را نیز مانند عقاید مانی، نوعی رفض و بدعت می‌شمردند و با آن مخالفت می‌ورزیده‌اند. نهایت آنکه در آخر دوره ساسانی، بسبب تحولی که در همه اوضاع زمانه پیش آمده بود، این آیین نیز رواج بسیار یافت و حتی بعقیده برخی از محققان درین دوره فرقه زروانی بر سایر فرقه‌های زرتشتی برتری داشت. ۸.

۷- در باب آیین زروان کتاب ذیل:

Zaehner: Zurvan. A Zoroastrian Dilemma, Oxford 1953 شامل اطلاعات سودمندست هر چند مولف از مواد بسیاری که در دست داشته است بقدر کفایت استفاده نکرده است.

8- Christensen: L'Iran sous les Sassanides P. 166.

### شك و حیرت

در برابر این بدعتها؛ که آن روزگاران، هر روزی نمونه تازه‌یی از آنها، در کناری سر بر میکرد موبدان خشونت‌سخت نشان میدادند. هرچه با رای و اندیشه آنان سازگار نبوده، نزد آنها نادرست و مردود شمرده میشد. کسانی که خدا را هم مبده خیر و هم منشاء شر می‌شمردند، در دینکرت به بدی یاد میشدند و دین آنان بدآموزی تلقی می‌گردید. با این بدآموزان و بددینان، موبدان چنانکه عادت روحانیان همه اقوام و امم جهان است، رفتار ناهنجاری داشته‌اند. این خشونت روحانیان، ناچار در اذهان کسانی که بازاد اندیشی علاقه داشته‌اند، واکنشهای سخت پدید می‌آورد، از آنجمله شك و حیرت بود. برزویه طبیب از جمله کسانی است که ظاهراً در دوره نوشروان گرفتار این شك و حیرت شده است. اگر نیز این باب کلیله و دمنه که بنام اوست، آنگونه که ابوریحان بیرونی پنداشته است از جانب ابن مقفع بر اصل کلیله الحاق شده باشد باز شك نیست که احوال اینگونه مردم را درست و روشن بیان میکند. احوال کسانی که از سختگیریهای موبدان در کار دین بحیرت و تردید افتاده‌اند، در شرح حالی که برزویه طبیب از خود بیان میکند منعکس است. میگوید: «همت و نهمت بر طلب علم دین مصروف می‌گردانیدم و الحق راه آن را دراز و بی‌پایان یافتم سراسر مخاوف و مضایق و آنگاه نه راهبری معین و نه شاهرهی پیدا... و خلاف میان اصحاب ملتها هرچه ظاهرتر بعضی بطریق ارث دست در شاخی ضعیف زده و طایفه از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان پای بررکنی لرزان نهاده و جماعتی از بهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان دل در پشتوان پوسیده بسته و تکیه بر استخوان توده‌یی کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتداء خلق و انتهای کار بی‌نهایت، و رای هر يك بر آن مقرر که من مصیبم و خصم من مبطل و مخطی. با این فکرت در بیابان تردد و حیرت يك چندی بگشتم و در فراز و نشیب آن لختی بی‌ویدم... البته نه راه بسوی مقصد بیرون توانستم برد و نه بر سمت راه حق دلیلی نشان یافتم بضرورت عزیمت مصمم گشتم بر آنکه علماء هر صنف را ببینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استکشافی کنم و بکوشم تا بینتی صادق و دلپذیر بدست آید. این اجتهاد بجای آوردم و شرایط بحث اندر آن بر عایت رسانیدم و هر طایفه‌یی که دیدم در ترجیح دین و تفضیل مذهب خویش سخنی میگفتند و

کرد تقبیح ملت و نفی حجت مخالفان می‌گشتند بهیچ تأویل بر پی ایشان نتوانستم رفتن و درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که بنای سخن ایشان برهوی بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آنرا قبول کردی.<sup>۹</sup> این فکر حیرت و ترده، بعدها در عهد مسلمانان نیز باقی ماند و کسانی پدید آمدند که بسبب حیرت و ترده بزندقه متهم شدند. اما آنچه موبدان زرتشتی را نگران میداشت تنها بدعتهای شگفت نبود. آیین‌های دیگر نیز در کار دعوت مردم گرم بودند. از یکسوی دین عیسی و از سوی دیگر آیین بودا، دین زرتشت را در میان گرفته بود.

### آیین عیسی

آیین عیسی از دوره اشکانیان باز در بین مردم ایران پراکنده میگشت. در دوره ساسانی، تیسفون اسقفی داشت و بسی از خاندانهای نام‌آور بآیین ترسایی گرویده بود. پادشاهان ساسانی از وقتی که روم آیین عیسی را پذیرفت ترسایان را بس پرخطر می‌شمردند و بازار و تعقیب آنها می‌پرداختند مغان و موبدان نیز همواره آنان را بدین کار تشویق می‌کردند. بعضی مانند یزدگرد اول و خسرو پرویز با این پرستندگان صلیب با لطف و نرمی رفتار کردند. اما هر روز جسارت و توقع ترسایان، افزوده میشد و کار را سخت می‌کرد. در دوره یزدگرد یک‌بار کشیشی، نامش هاشو، در شهر هرمزداشیر خوزستان، آتشکده‌یی را که در مجاورت کلیسا بود منهدم کرد. پیداست که این گستاخی تا چه حد سبب خشم موبدان و بزرگان می‌گشت. باردیگر در ری نرسی نام ترسایی در آتشکده‌یی رفت و آتش را خاموش کرد. آنجا را نمازخانه ترسایان نمود و به عبادت ایستاد. این کار نیز از اسبابی بود که یزدگرد را از مهر و عنایه‌یی که نسبت به ترسایان میورزید پشیمان می‌کرد. در مآخذ سریانی و رومی داستانهایی هست که از فشار و آزار نسبت به ترسایان ایران حکایت می‌کنند. معینا از همان مآخذ، این نکته نیز برمی‌آید که آیین ترسا در آن روزگاران در ایران، انتشاری داشته است. حتی سختگیری‌های موبدان، مانع از انتشار سریع آن در بین طبقات مختلف

۹- کلیله و دمنه باهتنام عبدالعظیم قریب چاپ چهارم ص ۴۳-۴۲ مقایسه شود با چاپ مجتبی مینوی، ص ۴۸.

مردم نبوده است. ۱۰- در بودا، شیوه زندگی و آیین بودایی، در هند و چین و سایر بلاد شرقی و غربی، در حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، ظهور یافته است. آیین بودا، در حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، در هند و چین و سایر بلاد شرقی و غربی، در حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، ظهور یافته است. آیین بودا، در حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، در هند و چین و سایر بلاد شرقی و غربی، در حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، ظهور یافته است.

از جانب مشرق نیز آیین بودا هر روز انتشار می‌یافت. در بلخ و سفد و بلاد مجاور چین و هند همواره زاهدان و سیاحان بودایی بنشر و بسط تعالیم بودا اشتغال داشتند. در آخر دوره ساسانیان سرگذشت عبرت‌انگیزی از بودا تحت عنوان بودا سف و بلوهر در بعضی از بلاد ایران انتشار داشت. گذشته از آن، چنانکه از مآخذ برمی‌آید بودا، یسا یکی از شاگردان او کتابی نیز بفارسی داشته است. ۱۱- آیین شمنی که در ترکستان و سفد رایج بوده است نیز صورتی از آیین بودایی بشمار می‌آید. محققان معتقدند آیین بودا، بدانگونه که در سفد رواج داشته در حقیقت تابع مراکز بودایی بوده است. بیشتر متون سفدی، که تاکنون بچاپ رسیده و منتشر شده است یا از روی کتب دینی چینی ترجمه شده است و یا اصل آنها از هندی بچینی نقل شده است. بهرحال در بلخ و سفد و ترکستان، آیین بودا بوسیله سیاحان و زاهدان چینی و هندی منتشر می‌شده است. و کتابهایی نیز، در باب آیین بودا و سرگذشت او بفارسی و زبانهای دیگری که در ایران زمین متداول بوده است وجود داشته است. ۱۲-

### مشاجرات فلسفی

باری آیین زرتشت، در پایان دوره ساسانی، بر اثر بدعتهای دینی و در نتیجه فساد و انحطاط موبدان قوی ضعیف گشته بود. نفوذ آیین عیسی و آیین بودا نیز، از دو جانب شرق و غرب، آنرا در میان گرفته بود و هر روز ضعیف‌تر میکرد. شاید اگر اسلام از راه جزیره العرب نمی‌رسید، آیین زرتشت در برابر نفوذ این دو دین خود را یکسره باخته بود. اما اسلام با روح تازه، و با تیغ آخته از راه در سید و کارها از لونی دیگر گشت. قدرت و شکوه اسلام، ادیان دیگر را خاضع کرد و طومار

۱۰- در باب آیین مسیح در ایران عهد ساسانی رك به كتاب Labourt كه وصف آن در مآخذ آمده است.

۱۱- خوارزمی، مفاتیح العلوم ص ۲۵ طبع مصر ۱۳۴۲.

۱۲- رك: Benveniste و P. Demieville در مجله ژورنال آزياتيك سال

۱۹۳۳- شماره ۲۲۳.

همه را در نوردید. از دین‌هایی که در ایران رایج بود آنها که اهل کتابی بودند یا مسلمانی پذیرفتند و یا جزیه برگردن گرفتند آنها نیز که اهل کتاب نبودند کشته یا پراکنده شدند و یا مسلمانی را گردن نهادند. با قدرت و استیلای اسلام، ذمی‌ها را که جزیه پذیرفته بودند، البته یارا و حق آن نبود که بنشر و اشاعه دین خویش بپردازند. مدت‌ها هرگونه تغلف از حدود را عربان، با شمشیر و تازیانه جزا میدادند.

آیین زرتشت را مسلمانان، بنام مجوس شناختند و پیروان آنرا بدستور پیغمبر در شمار اهل کتاب پذیرفتند<sup>۱۳</sup> از این‌رو، از آنها جزیه قبول کردند و معامله‌یی را که با کفار و مشرکان روا میداشتند با آنان نمی‌کردند. با اینهمه، البته اجازه بحث و گفتگو نیز بآنها داده نمی‌شد. و هیچگونه حق نشر و تبلیغ آیین خویش را نداشتند. در مقابل بانگ اذان که از مناره‌های مسجد برمی‌خاست، سرود مغ نمی‌توانست اوج بگیرد و در برابر آنچه قرآن می‌گفت گائۀ زرتشت را جای خودنمایی نبود. مدت‌ها کشید، تا محیط آزادی پدید آمد و موبدان و هیربدان مجوس فرصت آنرا یافتند که در برابر فقها و متکلمان مسلمان بنشینند و سخن بگویند. این آزاداندیشی در دوره خلفای نخستین عباسی، خاصه در دوره مأمون پدید آمد. با اینهمه قبل از آن نیز پاره‌یی عقاید و آراء دینی که مخصوص مجوس بود، در بین مسلمانان بیش و کم رواج یافته بود. در حقیقت، حتی آن‌ده از ایرانیان که بطیب خاطر آیین مسلمانی را پذیرفته بودند هرگز نتوانسته بودند ذهن خود را از موارد و سنن دینی گذشته خویش بکلی خالی سازند. ازین‌رو عجب نیست که بعضی عقاید و آراء دیرین اجدادی را نیز، با آیین جدید آشتی داده و بهم آمیخته باشند.

### فلسفه ثنویت

از جمله بنظر می‌آید که بحث در باب قدر تا اندازه زیادی از افکار مجوس ناشی شده باشد. اینکه از قول پیغمبر درباره قدریه گفته‌اند که قدریه مجوس این امت بشمارند نیز حکایت ازین دارد که علماء اسلام از آغاز امر متوجه ارتباط عقاید قدریه با مذهب مجوس بوده‌اند. اساس عقیده قدریه، برین نکته بود که انسان فاعل کارهای خویش است و نباید کرده‌های خویش را بخواست خدا حواله کند. این نکته در حقیقت یکنوع

ثنویت بود که با وحدت و توحید اسلام چندان سازش نداشت و اساس آن تجزیه بین مبدء خیر و مبدء شر محسوب میشد. این فکر را در آخر عهد بنی‌امیه معبد جهانی منتشر کرد، و چنانکه در کتابها نقل کردند وی نیز این را از يك ایرانی، نامش سنویه، پذیرفته بود. البته بعدها، کسانی که این فکر را قبول کردند کوشیدند تا آن را با قرآن و حدیث نیز سازگار کنند. اما تأثیر و نفوذ آیین مجوس را در ایجاد این فکر باسانی انکار نمی‌توان کرد. بعضی از محققان، معتقدند که مسأله اختصاص امامت برای علی و اولاد او، که اساس مذهب شیعه است نیز، ناشی از عقاید و افکار عهد باسانی است که فرقه‌خدایی و حق سلطنت را تنها از آن باسانیان میدانسته‌اند. شاید بیان این مطلب، باین صورت خالی از مبالغتی نباشد لیکن اینقدر هست که فکر نص امامت، از جانب خدا برای ایرانیانی که فرقه‌خدایی معتقد بوده‌اند از فکر اجماع و انتخاب خلیفه قطعاً معقولتر بوده است. بااینهمه، اگر نیز این دعوی درست نباشد و عقاید شیعه و قدریه تا اندازه‌یی از عقاید و آراء مجوس مایه نگرفته باشد اینقدر هست که در آیین مسلمانان بسیاری از آداب و عقاید وجود داشت که با عقاید کهنه مجوس سازگار بود. درست است که یزدان و اهریمن از تخت جبروت قدیم خویش فرود آمده بودند و ملکوت آسمانها دیگرگونه گشته بود، اما باز در ورای این دگرگونی‌های ظاهری، نقشهای ثابتی مانده بود که همچنان بچشم مردم مانوس و آشنا می‌نمود. الله و ابلیس هرچند با هورمزد و اهرمن یکی نبود، اما باز نام آن دو مبدء خیر و شر را بخاطر می‌آورد. قصه ابراهیم و داستان آتش نمرود نیز یادآور زرتشت و آتش پاک بود. جهنم و بهشت و قیامت و صراط می‌توانست عقاید و آراء کهن را که دوزخ و چینوت از آن نمونه‌یی بود بیاد آورد. نمازهای پنجگانه نیز تنها از آن مسلمانان نبود، در آیین زرتشت نیز توصیه شده بود. درینصورت مردم، یعنی عامه خلق، که مانند موبدان و هیربدان نگهبانان آتش مغان نبودند، باسانی می‌توانستند کیش تازه را که از دیار عرب فراز آمده بود بپذیرند. نفرت و بیزاری از موبدان و کثرت حیرت در کار اهل بدعت، نیز آنان را بقبول مسلمانان ترغیب میکرد. بهاینهمه آن عده که از قبول آیین جدید روی برمی‌گذاشتند در ذمه اسلام بودند. آتشکده‌های آنها در امان بود اما برای نشر دعوت مجالی نداشتند. مسلمانان، آنها را در ادای مناسک دین خویش آزاد می‌گذاشتند

اما دیگر بآنها اجازه نمی‌دادند که با نشر عقاید و مذاهب خویش با قرآن و اسلام بجنگ برخیزند. خلفای اموی، درین کار بیشتر سختگیری میکردند هرگونه رأی تازه‌یی را که تا اندازه‌یی بوی بدعت می‌داد بشدت معکوم میکردند. سبب آن البته پرهیزکاری و پارسایی نبود؛ زیرا اکثر امویها بدین علاقه‌یی نداشتند؛ لیکن با هر اندیشه تازه و هر فکر آزادی بدان جهت مبارزه می‌کردند که این افکار و اندیشه‌ها از خاطر موالی می‌تراوید و نزد آنها موالی برای سیادت عرب خطری بزرگ بشمار می‌آمدند. معبد چمنی‌راییی را که در باب قدر داشت از سنبویه ایرانی گرفته بود و حجاج بن یوسف ظاهراً بهمین سبب او را کشت. درباره غیلان دمشقی که نیز همین رای را داشت هم بنی‌امیه رفتاری سخت خشونت‌آمیز کردند. جهم بن صفوان هم که عقیده جبر را آورده بود از مردم ترمذ خراسان بود و بدعت او نیز بسختی کیفر یافت. بدینگونه بنی‌امیه با همه بی‌قیدی که در کار دین داشتند، با شدتی و خشونتی تمام، از نشر هرگونه فکری که منسوب بموالی بود بسختی جلوگیری میکردند.

### زنداقه

خلفاء نخستین بنی‌عباس، نیز درین کار خشن و سخت‌گیر بودند. در عهد منصور و مهدی، بسیاری از موالی و غیرموالی بتهمت زنداقه کشته شدند. با اینهمه شواهد و قرائن بسیاری هست که نشان می‌دهد از اواخر عهد بنی‌امیه، بقایایی از مجوس و مانویان، در نهان بنشر عقاید خویش می‌پرداخته‌اند\*. زنداقه ظاهراً بیش از دیگر فرقه‌ها، درین مورد بکوشش برخاسته‌اند. شیوه تبلیغ این زنداقه در وهله اول ایجاد شك در مبانی دینی و اخلاقی مسلمانان بود. بهمین جهت در محیط فسادآلود و تبه‌کار حکومت بنی‌امیه، آنها زودتر از دیگر فرقه‌ها مجال جنبش و کوشش یافتند. زنداقه، ظاهراً دنباله تعالیم مانی بود اما اساس آن بر شك و تردید نسبت بهمة ادیان قرار داشت. ازین رو بود، که هرکس در عقاید و مبانی دین شك داشت با زنداقه مربوط و یا دست‌کم بآنها منسوب بود. در حکومت بنی‌امیه، اینگونه عقاید البته بیشتر از مذاهب دیگر امکان رواج و انتشار داشت. عبث نیست که یکی از فاسدترین خلفای اموی، ولید بن یزید با آراء و عقاید زنداقه روی موافق نشان داد و بزندقه تظاهر کرد. در اوایل خلافت عباسی نیز، گرفتاریها و دل‌مشغولیهایی



خلفا تا حدی محیط آزادی برای نشر آراء زنادقه فراهم آورده بود. بهمین سبب در بصره و بغداد، پیروان مناسی و سایر آزاداندیشان و بی‌دینان، بنشر مذاهب خویش و ایجاد شك و تردید در عقاید مسلمانان پرداختند. در عهد منصور و مهدی کوشش و فعالیت آنها سخت‌تر و خطرناکتر گشت و خلفا را بچاره‌جویی واداشت. در حقیقت، زنادقه\* هم مسلمانی را تهدید میکردند و هم خلافت را بخطر می‌افکندند. اساس خلافت و حکومت عربی بر دین و قرآن استوار بود و آنها اینهمه را منکر بودند. ازین رو تعالیم آنها را برای خلافت و دیانت هردو مضر می‌شمردند. درباره قرآن سخن به نیکسی نمی‌گفتند آنچه را مفسران محکمت و متشابهات قرآن میگفتند قبول نداشتند. ادعا میکردند که در قرآن سخنان متناقض هست و بعضی از آیات را با بعضی دیگر متناقض می‌شمردند.<sup>۱۴</sup> بعضی از آنها سخنانی هم از خود می‌ساختند و آن سخنان را در برابر کتاب خدا می‌نهادند. آداب و مناسک دینی را نیز بدیده استهزاء می‌دیدند. یزدان بن باذان در مکه بود طواف مردم را برگرد حرم کعبه دید بخندید و گفت این قوم گاووان را مانند که بیای خویش خرمن را کوبند.<sup>۱۵</sup> زندیق دیگر وقتی با جعفر صادق مناظره میکرد پرسید که این روزه و نماز را سود چیست؟ امام گفت که اگر قیامتی باشد اداء این فرایض ما را سود دهد و اگر نباشد از بجای آوردن این اعمال زیانی بماند. <sup>۱۶</sup> اینگونه سخنان که زنادقه می‌گفتند البته گستاخانه و خطرناک بود. عبث نیست که خلفاء عباسی، خیلی زود متوجه خطر گشتند و با آن بمبارزه برخاستند. از صاحب نظران و آزاد اندیشان آنعهد، کسانی نیز باتهام زندقه هلاک شدند اما قراین و اسناد حکایت دارد که دعوت و تبلیغ زنادقه از عهد منصور شدت و قوت تمام داشته است.

عبدالله بن مقفع

از جمله کسانی که درین دوره بتهمت زندقه گرفتار گشتند و سرانجام کشته شدند ابن مقفع و بشار بن برد را نام میتوان برد. عبدالله بن

۱۴- ملطی، التنبیه و الرد ص ۴۴-۴۳.

۱۵- طبری ج ۱۰ ص ۵۴۸.

۱۶- زک: بحار الانوار ج ۴.

مقفع از مترجمان و نویسندگان بزرگ زبان عربی بشمارست اما خود ایرانی بود، روز به نام پسر دادویه، از مردم شهر جور فارس. در باب زندقة او نیز روایتهای بسیار در کتابهاست. گفته اند کتابی در برابر قرآن ساخت و از قول مهدی خلیفه آورده اند که گفته است کتابی در زندقه ندیدم الا که اصل آن از ابن مقفع بود. ابوریحان بیرونی هم آورده است که چون ابن مقفع کلیله و دمنه را از زبان پهلوی بتازی نقل کرد، باب برزویه را که در اصل کتاب نبود بر آن افزود تا در عقاید مسلمانان شك و تردید پدید آورد و آنانرا برای قبول آیین خویش، که دین مانی بود آماده سازد. از آنچه درباره سرگذشت ابن مقفع در کتابها نقل کرده اند برمی آید که وی بزندقه تمایل داشته است. سفیان بن معاویه امیر بصره نیز که او را بوضع سخت فجیع هلاک کرد بر او تهمت زندقه نهاد. اما حقیقت آنستکه او بیش از هر چیز قربانی رشک و کینه دشمنان خویش شده است. نوشته اند که این سفیان از ابن مقفع آزاری داشت و همواره مترصد بود تا او را فرو گیرد. منصور خلیفه نیز از ابن مقفع کینه یی داشت و سفیان را برضد وی برمی آغالید. امیر بصره فرصتی یافت و نویسنده زندیق را فرو گرفت. سپس فرمان داد تا تنوری افروختند و اندام وی را، يك يك بریدند و در پیش چشم او با آتش ریختند. از سخنانی که در کتابها از ابن مقفع نقل کرده اند برمی آید که وی مانند دیگر زنداقه به ادیان با دیده حرمت نمی دیده است، اگر قول ابوریحان در اینکه وی باب برزویه را از خود بر کتاب کلیله افزوده است درست نباشد باز قراینی هست که نشان می دهد ابن مقفع درباره ادیان و مذاهب با نظر شك و تردد می نگریسته است. از جمله این قراین، رساله یی است از آثار وی که جهت منصور فرستاده است و رساله الصعابه نام دارد. درین رساله پس از آنکه در باب خراسانیان و نگهداشت آنها توصیه و تاکید بسیار می کند، می گوید که در احکام فقهی تناقض و اختلاف فراوان است. و بسا که درباره يك امر دو حکم متناقض صادر می شود. سپس از خلیفه می خواهد که درین باب چاره یی بیندیشد و نامه یی بقضات خویش بنویسد تا از روی آن داوری کنند و گرفتار اختلاف و اضطراب نشوند. درین رساله آن شك و حیرت که در «باب برزویه طبیب» هست و از ارکان مهم عقاید زنداقه نیز بوده است هویدا است و نشان می دهد که نویسنده پیش از آنکه در پی چاره جویی باشد قصدش عیب جویی است. بهر حال، ابن مقفع اگر نیز از

زنداقه بوده است، مانند آندسته از زنداقه که بی‌دینی و آزاد اندیشی را نوعی ظرافت و تربیت تلقی می‌کرده‌اند نبوده است و ازین رو پاندازه بشارین برد و ایان بن عبدالحمید بزندقه تظاهر نمی‌کرده است. بلکه سعی داشته است از راه ترجمه کتابها و نشر رساله‌های علمی و ادبی مسلمانان را با افکار تازه آشنا کند و آنانرا در عقاید و آراء دینی خویش بتردید و شك اندازد.

### بشارین برد

اما بشار زندقه را بمشابه نوعی شیرینکاری و هنرنمایی تلقی میکرد و از تظاهر بدان نیز ایا نداشت. بشارین برد شاعری نابینا، از مردم طخارستان بود. در غزلسرای شہرتش بدانجا کشید که زنان بخانه‌اش میرفتند تا اشعارش را فراگیرند و خنیاگران جز بسرود او تفریح نمی‌کردند. پارسایان آنعهد، می‌گفتند که هیچ چیز مانند سرودهای این کور فسق و فجور و گناه و شهوت را رایج نمی‌کند. این مایه ذوق و هنر را بشار در نشر زندقه نیز بکار می‌برد و پیدا است که شعر او از اسباب عمده شیوع زندقه بشمار می‌آمده است. و اصلین عطا که از بزرگان معتزله بشمارست درین باب گفته است که «سخنان این کور یکی از بزرگترین و سخت‌ترین دامهای شیطانست». از جمله عقایدی که بشار آشکارا تعلیم و تلقین می‌نمود یکی این بود که وی آتش را که مظهر روشنی و معبود مجوس و زنداقه بشمارست، برخاک که سجده‌گاه مسلمانان و سرشت مایه فطرت انسان محسوب میشد رجحان می‌نهاد و این بیت او مشهورست، که می‌گوید:

الارض مظلمة والنار مشرقة والنار معبودة مذکانت النار  
و حتی شیطانرا که از آتش آفریده بود برآدم که از خاک برآمده بود برتری می‌نهاد. و اینگونه سخنان که طعنی و تحقیری در عقاید مسلمانان بود سبب شد که او را بزندقه متهم دارند. و سرانجام مهدی خلیفه، بسبب هجوی که بشار در حقش گفته بود وقتی به‌بصره رفت فرمود تا او را بگیرند و چندان تازیانه زدند که از آن هلاک شد.

### انتشار زندقه

گذشته از بشار و ابن مقفع چند تن دیگر از گویندگان و نویسندگان

زبان تازی بزندقه متهم بودند و حتی کتابهایی نیز در تأیید و اثبات آیین مانی و مرقیون و بردیسان تألیف کردند. بعضی از آنها را مهدی کشت، از آنجمله عبدالکریم بن ابی العوجاء بود که آیین مانی داشت و در نشر آن اهتمام می‌ورزید و در اثبات آیین خویش با مخالفان آشکارا مناظره می‌کرد. چنانکه بعضی از مناظره‌هایی را که او با ابوالهذیل علاف از معتزله بغداد، داشته است در کتابها نقل کرده‌اند. وی نیز بدست مهدی خلیفه، کشته شد. در حقیقت زندقه پیش از سایر مذاهب ایران قدیم در دوره خلفا رواج یافت. زیرا مذهبی بود که بیشتر آزاد اندیشان و کسانی که می‌خواستند تن بزیر بار هیچ دینی ندهند آنها باذوق خود سازگار می‌یافتند. بسی نیز، تنها برای ظرافت و خوشگذرانی آنها پذیرفتار میشدند. گذشته از آن مخصوص موالی نبود و اعراب نیز از قدیم با آن آشنا بودند. اعراب بواسطه مردم حیره با زندقه آشنایی داشتند و عراق نیز خود از قدیم یکی از صحنه‌های ظهور آیین مانی بشمار می‌آمد بدینگونه، در آغاز دوره خلفای بغداد زندقه در بین بسیاری از روشن-رایان و آزاد اندیشان عصر رواجی داشت. گذشته از کسانی که باین اتهام کشته شدند کسانی نیز بودند که بزندقه منسوب بودند اما در اظهار آن مبالغه نمی‌کردند و بدینجهت گرفتار نشدند. از شاعران و گویندگان عربی درین دوره، نام بسیاری را می‌توان ذکر کرد که بزندقه و مجون منسوب و متهم بوده‌اند و اخبار آنها را در کتابهای تاریخ و ادب می‌توان خواند. آنچه خلفا را وامی‌داشت که بآنها در پیچند این نکته بود، که زنادقه با اصرار و الحاح تمام می‌کوشیدند مردم را نسبت بهمه ادیان بدگمان و بی‌اعتقاد کنند. جز مانی تمام کسانی که بیپیمبری نامبردار گشته‌اند، نزد آنها دروغگو بودند. این نکته را البته خلفاء مسلمانان نمیتوانستند تحمل کنند. علی‌الخصوص که قرآن مجوس را در شمار اهل کتاب آورده بود اما درباره مانویان سخنی از اینگونه در قرآن نیامده بود. بدین سبب مهدی خلیفه و جانشینان او در رفع زنادقه سخت بکوشش برخاستند. چنانکه مهدی، کسی را برگماشت تا زندیقانرا بجوید و بکوبد و او را «صاحب الزنادقه» نام گذاشت ۱۷ نیز پسر خویش را وصیت کرد که چون بخلافت رسد از تعقیب آنها باز نایستد و از پای ننشیند. ۱۸

۱۷- طبری ج ۱۰ ص ۹.

۱۸- طبری ج ۱۰ ص ۴۲.

هادی در تعقیب این طایفه جد بسیار بخرچ داد. هرون نیز از تعقیب آنها باز نماند و در سال ۱۷۱ هجری که اشخاص متواری و فراری را امان داد این امان را شامل زنداقه‌یی که از بیم او روی درکشیده بودند نکرد. ۱۹ در عهد مأمون نیز یکی را از رؤساء آنها نامش یزدان بخت از ری بخواست و بفرمود تا در حضور او علما با وی مناظره کنند. یزدان بخت زنهار خواست تا بازادی با علماء مسلمان مناظره کند اما در مناظره فروماند مأمون گفت ای یزدان بخت اسلام بیار که اگر زنهارت نداده بودم اکنون ترا می‌کشتم گفت ای امیرالمؤمنین سخن تو مقبول است اما دانم که تو از آن کسان نیستی که مردم را بترک آیین خویش واداری. ۲۰ با اینهمه مأمون دربارهٔ زنداقه کمتر اغماض داشت. نوشته‌اند که در تعقیب این طایفه شیوهٔ خلفاء پیشین را داشت. وقتی باو خبر آوردند که ده تن از زنداقه پدید آمده‌اند و مردم را بآیین مانی می‌خوانند بفرمود تا آنانرا فروگیرند و بحضرت وی فرستند. طفیلیی شکمخواره چون این ده تن را بدید که بجایی می‌روند پنداشت که آنانرا بسوری می‌برند. در میان آنها درآمد و چون آنها را به‌کشتی بردند او نیز بدانها پیوست. موکلان در رسیدند و او را با آن ده تن زنجیر کردند و بند نهادند. طفیلی سخت بترسید و از قوم پرسید که شما کیانید و این بند و زنجیر چرا بر شما نهادند. قوم حال خویش بگفتند و از وی پرسیدند که تو در میان ما چگونه افتادی؟ گفت من مردی طفیلی بودم چون شما را باهم دیدم پنداشتم که بدعوتی می‌روید خویشان در میان شما افکندم و گرفتار شدم. چون کشتی ببغداد رسید قوم را نزد مأمون بردند، يك يك را بخواند و از آنها خواست که مانی را لعن کنند و از دین او باز آیند چون نپذیرفتند همه را بکشت. پس روی بطفیلی کرد و نام و نشان او باز پرسید. مرد حال و کار خویش بازگفت مأمون بخندید و ازو درگذشت. ۲۱

#### مأمون و مجالس مناظره

با اینهمه رفتاری که مأمون با سایر فرقه‌ها میکرد ازین پس نرم‌تر و ملایم‌تر بود. در حقیقت روزگار مأمون، دورهٔ تجدید بحثها و جدلهای

۱۹- طبری ج ۱۰ ص ۵۰.

۲۰- الفهرست ص ۴۷۳.

۲۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۲۰ چاپ مصر.

دینی در بین اهل کتاب بود. مجالس مناظره‌هایی که بیشتر در حضرت او تشکیل میشد پیروان ادیان، خاصه موبدان را مجال داد که در اثبات عقاید خویشان بگفتگو برخیزند و با علماء اسلام مناظره کنند، درین مناظره‌ها، نبرد تازه‌هایی بین موبدان مجوس با متکلمان مسلمان درگرفت. نبردی که در روشنی عقل و دانش بود و زور و شمشیر در آن مداخله‌هایی نداشت. بسبب عنایتی که مأمون، به پژوهش و جستجو در عقاید و آراء داشت پیروان مذاهب و ادیان را یک‌چند آزادی داد تا به بحث و گفتگو پردازند. متکلمان و حکیمان نیز که با معارف یونانی و ایرانی و هندی آشنایی داشتند با اصحاب حدیث و رأی بیعت و جدل برخاستند و در آنچه بعقاید مربوطست سخنان تازه پدید آمد. در باب انسان که از خود قدرتی و اختیاری دارد یا ندارد و در باب قرآن که مخلوق هست یا نیست بحث و جدل درگرفت. درباره ادیان و مذاهب نیز که کدام با دانش و خرد سازگار هست و کدام سازگار نیست مباحثه پدید آمد. پیروان ادیان و صاحبان عقاید با یکدیگر به بحث و مناظره برخاستند. این‌گونه مناظره‌ها را مأمون دوست می‌داشت و در جستجوی حقیقت وسیله‌هایی مؤثر می‌شمرد. بدین سبب تیغی را که خلفا بر روی صاحب‌نظران کشیده بودند در غلاف کرد و پیروان ادیان را دستوری داد تا با علماء و متکلمان اسلام بحث و مناظره برخیزند. مأمون معتقد بود که باید غلبه بر خصم بجعت باشد نه بقدرت، زیرا غلبه‌یسی که به قدرت حاصل شود با زوال قدرت هم از میان می‌رود اما غلبه‌یسی که بجعت حاصل شود هیچ‌چیز نمی‌تواند آنرا از میان ببرد.<sup>۲۲</sup> بهمین سبب بود که مأمون بمناظره و مباحثه عنایتی خاص داشت، و با متکلمان و محققان همواره نشست و برخاست می‌کرد. نوشته‌اند که روزهای سه‌شنبه دانشمندان و صاحب‌نظران، از اهل مقالات و ادیان در باره‌گاه خلافت جمع می‌آمدند. حجره‌یسی خاص برای آنان می‌آراست طعام می‌خوردند و دست می‌شستند و مجمرها می‌سوختند. آنگاه بانجمن مباحثه می‌رفتند مأمون ایشانرا نزد خود جای می‌داد و مناظره آغاز میشد در مناظره با نهایت آزادی سخن می‌گفتند و شامگاهان دیگر بار طعام می‌خوردند و می‌پراکتندند<sup>۲۳</sup> درین مجالس پیروان و پیشوایان ادیان مختلف حاضر می‌آمدند. از جمله کسانی مانند آذرفرنبغ پیشوای زرتشتیان

۲۲- تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۱۸۶ بنقل از خاندان نوبختی ص ۴۲.

۲۳- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۲۷ چاپ مصر.

و یزدان‌بخت پیشوای مانویان حاضر می‌گشتند. در بعضی از اینگونه مجالس‌ها که در خراسان تشکیل میشد نیز علی‌بن موسی‌الرضا شرکت داشت. در کتابها پاره‌یی از مناظراتی را که درین مجالس واقع می‌گشت ضبط کرده‌اند آنچه از اخبار کتابها برمی‌آید این است که اینگونه مجالس بازار بحث و جدل در مسائل مربوط بعلم کلام و عقاید را سخت گرم کرد و پیروان ادیان و مذاهب را واداشت که در تأیید مذاهب خویش و رد شبهات منکران کتابها و رساله‌ها بنویسند.

### مناظره ثنوی

در آن هنگامه‌یی که بین ارباب عقاید و مذاهب درین دوره درگرفته بود، ناچار مزدیستان و مجوسان نیز فرصت یافتند تا در مباحثات شرکت کنند. شرکت در این مباحثات سبب شد که موبدان در باب اسلام و قرآن نیز به بحث و گفتگو پردازند و در درستی یا نادرستی عقایدی که بیش از یک قرن پیش آیین زرتشت را خاضع و مقهور خویش کرده بود بجدل و نظر بیاغازند. نمونه‌یی از اینگونه مناظرات را که بین زرتشتی‌ها و علمام مسلمان روی داد در کتابها می‌توان دید. از جمله نوشته‌اند که درحضرت مأمون یکی از هیربدان مهین، با رضا (ع) مناظره کرد «رضا از وی پرسید حجت تو در باب زرتشت که او را پیغمبر می‌دانی چیست؟ هیربد گفت زرتشت چیزی آورد که کس پیش از وی نیاورده بود و چیزها بر ما روا ساخت که جز او کس روا نداشته بود. رضا گفت آیا این چیزها را که از او می‌گویید نه از اخبار پیشینیان بشما رسیده است؟ هیربد گفت همچنین است. رضا گفت امتهای دیگر جهان نیز همینگونه‌اند چه آنها نیز اخباری را که در باب پیغامبران خویش چون موسی و عیسی و محمد دارند از گذشتگان دریافته‌اند. پس سبب چیست که شما زرتشت را از راه اخبار گذشتگان می‌شناسید و پیغامبری او خستو شده‌اید و دعوی دارید که آنچه او آورده است کس مانند آن نیاورده است اما دعوی پیغامبران دیگر را که نیز اخبار آنها هم از راه گذشتگان رسیده است باور نمی‌دارید؟ هیربد در جواب فروماند و از جای برفت» ۲۴ نمونه دیگر از اینگونه مناظره‌ها گفتگویی است که بین مأمون با یک تن ثنوی رفت. داستان این مناظره را بدینگونه آورده‌اند که: «بروزگار مأمون

چنان بود که دستوری داده بود تا پیش او همه مذهبها را مناظره کردند تا مردی بیامد متکلم، که این مذهب ثنوی داشت و براین مذهب مناظره می‌کرد. مأمون بفرمود متکلمان و فقهای اسلام را جمع آوردند از جهت مناظره او، آن مرد چون در سخن آمد گفت عالمی بینم پر خیر و شر و نور و ظلمت و نیک و بد، هر آینه هر یک را از این اضداد باید که صانع دیگر باشد چه خرد واجب نکند که یک صانع نیکی کند و همو بدی کند، و مانند این حجتها گفتن گرفت. از اهل مجلس بانگ برخاست که یا امیرالمؤمنین با چنین کس مناظره جز با شمشیر نباید کرد. پس مأمون یک زمان خاموش بود، آنگاه از او پرسید که مذهب چیست؟ جواب داد که مذهب آنست که صانع دو است یکی صانع خیر و یکی شر و هر یکی را فعل و وضع او پیدا است، آنکه خیر کند شر نکند و آنکه شر کند خیر نکند. مأمون گفت هر دو بافعال خود قادرند یا عاجز؟ جواب داد که هر دو بافعال خویش قادرند و صانع هرگز عاجز نباشد. مأمون گفت هیچ عاجزی بدیشان راه یابد؟ گفت نه و چگونه معبود عاجز بود. مأمون گفت الله اکبر، صانع خیر خواهد که همه او باشد و صانع شر نباشد یا صانع شر خواهد که صانع خیر نباشد بخواست و مراد ایشان باشد یا نی؟ گفت نباشد و یکی را بر دیگری دست نیست. مأمون گفت پس عجز هر یکی ازین دو ظاهر گشت و عاجزی خدای را نشاید، آن ثنوی متحیر ماند، آنگاه فرمود تا او را کشتند و همگان بر مأمون ثنا گفتند. «۲۵ نام این ثنوی در متن خبر نیامده است لیکن چون رفتاری که مأمون در پایان سخن با او کرده است با معامله‌یی که نسبت به مانویان می‌کرده است شباهت دارد بعضی از محققان این ثنوی را مانوی دانسته‌اند. حتی او را با یزدان بخت مانوی یکی شمرده‌اند» ۲۶. در صورتیکه مأمون یزدان بخت را نکشت و امان داد و کشته شدن این ثنوی نیز در پایان حکایت معمول و نامناسب بنظر می‌آید و احتمال دارد که بکلی آفریده خیال نویسنده و زاده آرزو و تعصب او باشد اما مباحثه‌یی که بین این ثنوی با مأمون روی میدهد بر پایه عقاید زرتشتی است و در کتابهای پهلوی نظیر دارد. پیدا است که درینگونه مناظرات آنچه بیشتر خاطر زرتشتیان ثنوی را نگران می‌داشت است مسأله خیر و شرست. نگرانی قوم از آن است که افعال شر را بخدا نسبت چگونه توان داد؟

۲۵- بیان‌الادیان چاپ عباس اقبال ص ۱۸.

۲۶- عباس اقبال حواشی بیان‌الادیان، ص ۵۸.



گزارش گمان‌شکن

در کتاب پهلوی «شکندگمانیک و چار»<sup>۲۷</sup> که ظاهراً اندکی بعد ازین تاریخ تألیف شده است، سخنانی هست که نشان می‌دهد موبدان در این کار تا چه حد بعیرت و تردد بوده‌اند؟ این اندیشه که زشتی و گناه را بخدای خیر و نیکی بتوان نسبت داد برای خاطر آنها خود هیچ تصویر پندیر نبوده است. آیا خدایی که نیکی‌ها و زیبایی‌های جهان را آفریده است زشتی‌ها و بدیها را نیز همو بجهان هدیه کرده است؟ اگر خدای جهان آفریدگار زشتی و بدی است ناچار خود نیز باید نادان و ناتوان و عاری از نیکی و رحمت باشد و اینها نقص است و خدایی که باید وجود کامل و کمال وجود باشد این چنین نقصی را چگونه می‌تواند برتابد؟<sup>۲۸</sup> در بحثی که بین ثنوی یا مأمون روی داده است این اندیشه که در شکندگمانیک و چار اساس بحثی واقع شده است بی‌گمان یکی از مهمترین دشواریهایی بوده است که مزدیسنان و ثنویان را در پذیرفتن آیین مسلمانی گرفتار تردد می‌نموده است. می‌پرسیده‌اند که اگر خدا را، آنچنانکه مسلمانان می‌گویند نظیری و مانندی نیست او را غالب و قاهر خواندن چه روی دارد؟<sup>۲۹</sup> ازین گذشته، خدایی که یگانه و بی‌ضد و نظیر باشد نزد مزدیسنان تصورشن آسان نبود، می‌گفتند چنین خدایی اگر خریدند و خرسندست برای چه بدی و زشتی را مجال ظهور می‌دهد و اگر خود نیکی را بر بدی رجحان می‌نهد سبب چیست که ناپاکان و بدکاران درین جهان برتری دارند؟<sup>۳۰</sup> اگر رحیم و رحمان است موجب چیست که نادانی و کوری و سنگدلی را بر مردم می‌گمارد؟<sup>۳۱</sup>

براینگونه ایرادها، علماء اسلام مانند ابوالهدیل و نظام پاسبانهای درست و دقیق می‌دادند که در کتابهای کلام آمده است. اما اینگونه ایرادها که در کتاب شکندگمانیک و چار بر علماء اسلام وارد آمده است نموداری از مناظراتی است که از آغاز دوره بحث و مناظره بین مزدیسنان و مسلمانان رواج داشته است. وسعت مشرب مأمون و سهل‌انگاری و

۲۷- این کتاب را West با انگلیسی (۱۸۸۵) de Menasce بفرانسوی (۱۹۴۵) ترجمه کرده‌اند. صادق‌هدایت نیز ترجمه بی‌بفارسی از بعضی اجزاء آن دارد.

۲۸- شکندگمانیک و چار فصل ۱۱ بند ۱۶-۱۳.

۲۹- همان کتاب، همان فصل، ۲۶-۲۰.

۳۰- همانجا ۳۶-۳۰.

۳۱- همانجا: ۴۴-۳۷.

مسامحه‌یی که در رفتار با مزدیسنان و سایر فرقه‌ها داشت، اندک اندک بآنها جرات داد که بزمطالب قرآن نیز اعتراض کنند و آن سخنان را متناقض و متضاد بشمرند. نمونه‌ی اینگونه اعتراضات را در «شکند گمانیک و چار» می‌توان یافت و این اعتراضات را میتوان نمونه‌یی از نبردی دانست که ایرانیان در روشنی منطق و خرد با عربان و مسلمانان می‌کرده‌اند. یکجا درین کتاب چنین آمده است: «در کتاب آسمانی آنها، در باب کرفه ۳۲ و گناه این دعوی هست که متناقض می‌نماید. می‌گوید «کرفه و بزه هر دو از من است دیو و جادو نتوانند کس را زیان رسانند. هیچکس دین نپذیرد و نیکی نوزد جز آنکه خواست من باشد و هیچکس بکفر نگراید و به بدی درنیفتد الا که من خواسته باشم» در همان کتاب بسا که زبان بشکایت گشاید و برآفریدگان نفرین نماید که چرا بسدی خواهند و گناه کنند... این از خواست و کردار خود اوست و با اینهمه مردم را بسبب این گناهها و بدیها بشکنجه دوزخ و عقوبت تن و جان بیم می‌دهد. جای دیگر می‌گوید که «من خود، مردم را بگمراهی می‌کشانم چه اگر بخواهم توانم آنکه آنانرا براه راست آورم اما خواستار آنم که اینان بدوزخ روند» و باز به دیگر جای گوید که «مردم خود عامل بزه و کننده گناه باشند...»<sup>۳۳</sup> اینها نمونه‌یی است از آنچه مزدیسنا، در مبارزه با علماء اسلام و جهت اثبات برتری آیین خویش می‌گفته‌اند. لیکن، زبان متکلمان اسلام نیز مانند شمشیر غازیان آنها در رفع و رد این شبهه‌ها و ایرادها توفیق و پیروزی یافت و تمام این گفتگوها را پایان داد. اما این سخنان، نشان می‌دهد که موبدان و هیربدان زرتشتی حتی در بحبوحه قدرت و عظمت اسلام هر وقت مجال سخن می‌یافته‌اند بآن بمبارزه برمی‌خاسته‌اند و در رد آن احتجاج می‌کرده‌اند و این احتجاجات، اگر خود پایه‌ی درستی ندارد اما حکایت از نبردی می‌کند که در روشنی دانش و خرد بین ایرانیان و تازیان در خیر بوده است. اما مناظره علماء زرتشتی فقط بی‌بحث با متکلمان مسلمان منحصر نبوده است با جهودان و ترسایان و مانویان و حتی با دهریان نیز گفتگوها داشته‌اند. نمونه‌یی ازین مناظره‌ها را نیز در کتاب «شکند گمانیک و چار» می‌توان یافت. از اینها برمی‌آید که مجوس در دوره اسلام نیز، از اهتمام در نشر عقاید خویش غافل

۳۲- کرفه یعنی ثواب.

۳۳- شکند گمانیک، فصل ۱ بند ۲۶۵-۲۶۴.

نبوده‌اند و درین کار نیز شوری و علاقه‌ی داشته‌اند.

### گجستک ابالیش

از آنجمله مناظره‌ی که بین آذر فرنبغ موبد بزرگ زرتشتی با گجستک ابالیش زندیق که از مانویه یا دهریه بوده است حکایت از آزادی آنها در نشر عقاید خویش، در عهد مأمون می‌کند. رساله کوچکی درین باب بزبان پهلوی باقی است که داستان این مناظره را دارد.<sup>۳۴</sup> درین رساله ابالیش که از آیین زرتشت بازگشته است در حضرت مأمون با آذر فرنبغ موبد زرتشتی مناظره میکند و هفت ایراد بر سبیل سؤال طرح میکند. اما پاسخهایی که آذر فرنبغ می‌دهد بقدری جالب و درخشان است که مأمون و مجلسیانش برتری و پیروزی موبد را تصدیق می‌کنند و ابالیش شرم‌زده و شکسته از حضرت مأمون خارج می‌شود.

از بازماندگان فرقه‌های دینی دوران ساسانی، پیروان مزدک منفورتر و وحشتناک‌تر از سایر فرقه‌ها بشمار آمده‌اند. با اینهمه آنها نیز از اواخر عهد مأمون مجال خودنمایی یافتند و با مسلمانان به پیکار برخاستند. این قوم با نام خرمی و خرم‌دینی در دوره مأمون و معتصم قیام کردند و داستان آنها در سرگذشت بابک و مازیار آمده است این طایفه کمتر از سایر فرقه‌های مجوس مجال بحث و احتجاج با مسلمانانرا داشته‌اند و نبردی که برای پیروزی آیین خویش می‌کرده‌اند یکسره در میدانهای جنگ بوده است. با اینهمه در کتابهایی که در علم کلام و ملل و نحل نوشته شده است مبادی عقاید آنها مذکورست اما چنین برمی‌آید که چون مسلمانان آنها را اهل کتاب نمی‌شمرده‌اند، بآنها مجال بحث و گفتگو نمی‌داده‌اند. از این‌رو، نمی‌توان دانست که در تبلیغ عقاید خویش چه حجت‌هایی بکار می‌برده‌اند و در روشنی دانش و خرد چگونه با علمای اسلام نبرد می‌توانسته‌اند کرد؟

### شعوبیان

درگیرودار این مشاجرات، که در زمینه عقاید و آراء دینی، بین

۳۴- متن و ترجمه رساله را بارتلمی بفرانسوی (۱۸۸۷) و هومی‌چاچسا بانگلیسی (۱۹۳۶) منتشر کرده است. صادق هدایت هم ترجمه‌ی از آن دارد (۱۳۱۶ شمسی).

صاحب‌نظران درگرفته بود، مسأله دیگری نیز در بین مسلمانان، مطرح بود: آیا عربان، که ایران و دیگر کشورهای جهانرا باسلام درآورده‌اند، و بر بسیاری از اقوام جهان پیروزی یافته‌اند، بر دیگر اقوام جهان برتری دارند؟ البته عربان خود درین باب شك نداشتند. گذشته روزگار خویش را آکنده از فخر و شرف و آزادی و بزرگواری می‌دیدند. بدلاوری و جوانمردی و مهمان‌نوازی و سخن‌وری خویش بسی می‌تازیدند. از بابت سعی و مجاهدتی نیز که در کار نشر اسلام کرده بودند خویشان را بر دیگر مسلمانان صاحب حقی می‌شمردند. بدان سبب نیز که پیغامبر از عرب برخاسته بود، و قرآن‌هم بزبان عرب بود گمان می‌کردند، عربرا بر همه اقوام جهان برتری است. و در ایران، به‌روزگار امویان چندین این برتری را که مدعی بودند به‌رخپاکشیدند که مایه رنج و ملال گشت. از این‌رو اندک اندک، این اندیشه در خاطر مسلمانان پدید آمد که این دعوی عربان، و این رفتار تحقیرآمیزی که نسبت بدیگر مسلمانان غیر عرب دارند، با آیین قرآن سازگار نیست. مگر نه در قرآن برادری و برابری همه مسلمانان بصراحت ذکر شده بود؟ قرآن، بصراحت می‌گفت که «ای مردم، ما همه شما را از مردی و زنی آفریدیم و شعبه‌ها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را (بدان) بشناسید.» ۲۵ و تأکید می‌کرد که «گرامی‌تر شما در نزد خداوند آنکس است که پرهیزگارتر باشد» و پیغمبر نیز گفته بود: «عربی را بر عجمی هیچ برتری نیست الا پرهیزگاری». درینصورت، آن دعویها و خودستایی‌ها که عربان می‌کردند نازوا بود و اساس درست نداشت. از این‌رو بسی از مسلمانان طاقت آن خواریها نیاوردند و آن دعویها را آشکارا رد و انکار کردند. گفتند عرب را بر دیگر اقوام جهان هیچ مزیت نیست. مردم همه از یک گوهرند و در نژاد و تبار هیچ بر یکدیگر امتیاز ندارند، مزیتی اگر هست، بین امته‌ها و قبیله‌ها نیست بین افرادست و آن نیز جز از حیث تقوی و پرهیزگاری نتواند بود. نیک و بد و پست و بلند، در بین هر قوم و طایفه هست اما در بین هر قوم و هر طایفه نیک، نیک است و بد، بدست. آنکس را که خود پست و فرومایه است از انتساب به بزرگان قوم خویش فخر و شرف نمی‌افزاید و آنکس که نیز خود بلند همت و والاگهرست از انتساب به فرومایگان قبیله خویش قدر و شرف نمی‌گاهد. وقتی اهل عراق همه خود را بکسری

وقباد منسوب می‌کردند شاعری ازین شعوبیان بطنزمی پرسید پس نبطی‌ها کجا رفته‌اند؟\*

کسانی که برتری اعراب را رد می‌کردند اهل تسویه بودند، و چنین دعویها را بزبان مسلمانی می‌شمردند. اما اعراب، خاصه جاهلان و خودمستایان آنها، که گفتنار این اهل تسویه را نمی‌پذیرفتند دچار سرزنشهای سخت‌تر شدند. کسانی که بنام شعوبی اختصاص یافتند، سخنان اهل تسویه را دستاویز کردند و اندک اندک بتحقیق و سرزنش عربان پرداختند. گفتند و حجت آوردند، که عرب را نه همان هیچ مزیت بر دیگر اقوام نیست بلکه خود از هر مزیتی عاری است. هرگز نه دولتی داشته است نه قدرتی نه صنعت و هنری بجهان هدیه کرده است نه دانش و حکمتی. جز غارتگری و مردم‌کشی هنری نداشته است و از فقر و بدبختی اولاد خود را می‌کشته است. اما قرآن و آیین اسلام، که عرب بدانها می‌نازد و بر دیگر مسلمانان فخر می‌فرشد، خود هیچ اختصاص بعرب ندارند. و آنگاه، قرآن و آیین مسلمانی خود از این دعویهای ناروا و تعصب‌آمیز بزارند و آنرا زشت و ناروا شمرده‌اند.

نام شعوبی، که براین فرقه مخالف عرب، و هم بر کسانی که اهل تسویه بوده‌اند اطلاق شده است، از آن روست که این دو فرقه معتقد بوده‌اند که قبایل عرب را، با شعوب غیرعرب هیچ تفاوت نیست و آن دعویها که عرب در برتری خویش دارند بی‌جا و نارواست ۳۶ مشاجره بین اعراب با این شعوبی‌ها اندک اندک سخت بالاگرفت چندانکه از هر فرقه سخنوران برخاستند و یکدیگر را هجوها و سرزنشها کردند. و مخالفان عرب، خاصه مجوس و زنادقه، بازار این هنگامه را گرم‌تر کردند، و در هجو و قدح عرب، بیش از آنچه حق و سزا بود، افراط پیشه گرفتند و کار را بجایی رسانیدند که اندک اندک نه همان قوم عرب، بلکه هر چیز دیگر را نیز از زبان و آیین و اعتقاد که منسوب بعرب بود، تحقیر کردند و مخالفت با دعویهای عرب را بهانه کردند تا با دعویهای قرآن و اسلام

۳۶- برای اطلاعات بیشتر در باب شعوبیه ر.ک: ضحی‌الاسلام. تألیف مرحوم احمد امین که بوسیله آقای عباس خلیلی بنام بزتو اسلام بفارسی ترجمه شده است. نیز بسلسله مقالات آقای جلال همائی در مجله مهر سال دوم که عمده مطالب آن نقل از همین کتاب ضحی‌الاسلام است مراجعه شود. همچنین ر.ک: دائرةالمعارف اسلام ج ۴ ص ۴۱۰ و همچنین مراجعه شود بتحقیقات گلدزیهر در این باره در کتاب: Muhammendanische Studien 1

نیز مخالفت کنند و درین مشاجره از حد اعتدال بکلی خارج شوند. این شعوبیها تنها در ایران نبوده‌اند در سایر بلاد مسلمانی هم هر جا که مردم از خودستاییهای عربان بستوه بودند؛ شعوبیها نیز پدید می‌آمدند و با اعراب مشاجره می‌کردند. اما در ایران، از هر دستی مردم در بین این فرقه بودند، که همه در قدح و طعن بر عرب همداستان بودند. با اینهمه بیشتر این شعوبیان، در ایران از آنکسانی بودند که از اعراب خواری و بیداد دیده بودند.

می‌توان گفت کشاورزان و روستاییان، خاصه در نقاط دورافتاده ایران بیش از دیگران دستخوش جور و بیداد تازیان بودند. مالکان و اقطاع‌داران از یکسو بر آنان ستم می‌کردند، باج‌گیران و کارگزاران از سوی دیگر مال و خواسته آنها را بفارت می‌بردند. از اینجهت بود که آنها، بیش از سایر طبقات یا عقاید و افکار شعوبی آشنا شدند. نوشته‌اند که «در میان شعوبیان، آنهاکه بیشتر بدخواه عربانند و بیشتر بآنان کینه می‌ورزند، اوپاش نبطی و پرزگران و روستاییان ایرانی می‌باشند لیکن بزرگان و اشراف ایرانی که دارای مقام ارجمندند دین را شناخته‌اند و شرف را عبارت از نسب خود می‌دانند.»<sup>۳۷</sup>

این گفته ابن‌قتیبه، با آنکه از رنگ غرض خالی نیست جالب و مهم است. در موقعی که قوم مهاجم برکشوری استیلا می‌جوید اشراف و بزرگان آنکشور همیشه زودتر از سایر طبقات با مهاجمان و دشمنان دوستی می‌یابند. جاه و حشمت پر بهایی که دارند غالباً آنانرا وامیدارد که برای حفظ آبرو و اعتبار خویش با دشمنان فاتح و قاهر خویش بیامیزند و تأثیر و نفوذ آنها را بپذیرند. ازین‌رو در پس هر فاجعه‌یی که برای یک مملکت روی داده است، طبقه اشراف زودتر از سایر مردم رسوم و آداب قومی و ملی خویش را از دست داده‌اند و حتی راه و رسم بیگانه را بمنزله یک «جاه و اعتبار» تازه، پذیرفته‌اند.

در ایران نیز، دهقانان و بزرگ‌زادگان اندک اندک توانستند جای خود را در حکومت عربی باز یابند، ازین‌رو جز در مواردی که کسب جاه و نام را در نظر داشتند، در نهضت‌های ضد عرب کمتر شرکت می‌جستند، اما روستاییان و کشاورزان که دستخوش ظلم و تحقیر فاتحان بودند و نمیتوانستند با آنها همراه و همداستان باشند همواره برای مقاومت در

برابر زورگویان و ستیزه‌جویان عرب بهانه می‌جستند. بدین سبب بود، که مبادی و اقوال شعوبیان نزد روستاییان و کشاورزان ستم رسیده نفوذ و رواج بسیار یافت. داستان شعوبیان در تاریخ، جالب و خواندنی است. عقیده آنها در کوچک‌شماری اعراب از حس نفرت و انتقام سرچشمه می‌گرفت. آنها نه همان عرب را برعجم برتری نمی‌نهادند بلکه آنان را از همه اقوام جهان پست‌تر و فرومایه‌تر می‌دانستند. این ندا در دوران حکومت اموی که اعراب قدرت و سیادت تمام داشتند ضعیف و نارسا بود، لیکن در دوره عباسیان اندک اندک شدت و نیرو گرفت. در زمان هشام بن عبدالملک وقتی اسماعیل بن یسار به نژاد ایرانی خویش افتخار کرد بسختی مجازات دید. گویند وی در حضور این خلیفه اموی شعری خواند و در طی آن عظمت نژاد و تبار ایرانیان را ستود و گفت «کیست که مانند خسرو و شاپور و هرمزان درخور فخر و تعظیم باشد؟» وقتی هشام اشعار وی بشنید، برآشفت و پرخاش آغاز کرد که بر من فخر می‌فروشی و در برابر من خویشتن و قوم خویشتن را می‌ستایی! پس بفرمود تا او را بزدند و در برکه‌یی افکندند. ۳۸

در دوره اموی، آراء و سخنان شعوبیان، با چنین شدتی طرد می‌شد اما در روزگار عباسیان، کسانی مانند بشار بن برد آشکارا عرب را می‌نکوهیدند و ایرانیان را می‌ستودند. بعضی از آنها حتی آشکارا خلفا را، که بنی‌هاشم بودند طرد می‌کردند و می‌گفتند بیایید و پیش از آن که پشیمان شوید خویشتن را خلع کنید. پس بسرزمین خویش در حجاز بازگردید و بخوردن سوسمار و چرانیدن گوسپند پردازید... ۳۹

باآنکه، آثار شعوبیه را تعصب دوستداران عرب، یکسره عرضه نابودی و تباه‌سی کرده است ولیکن، از آنچه در مطاوی کتب مخالفان آنها نقل شده است بخوبی می‌توان حقیقت دعاوی و مایه سخنان شعوبیان را دریافت. نفرت از عرب، اندک اندک، چنانکه جاحظ گفت بنفرت از

۳۸- برای تفصیل این داستان رجوع شود به: آغانی ج ۴ ص ۱۲۵ و این حکایت از آنجا در صحیح‌الاسلام هم نقل شده است، رک. ج ۱ ص ۳۵-۲۹ که شعر اسماعیل بن یسار در آنجا ذکر شده است و در طی آن ابیات آمده است: من مثل کسری و سابور الجنود معا و الهرمزان لفخر او لتعظیم ۳۹- اشاره است بمتوکلی که گوید:

فقل لبني هاشم اجمعين  
 فعودوا الي ارضكم بالحجاز  
 هلموا الي الخلع قبل الندم  
 لاكل الضباب و رعسى الفم  
 رک: صحیح‌الاسلام ج ۱ ص ۶۵.

هر آنچه بعرب تعلق داشت منتسبی گشت<sup>۴۰</sup> و شعوبیان رفته رفته سخن اهل تسویه را بهانه‌ی جهت ترویج و اشاعهٔ ثنویت و زندقه کردند. در دورهٔ مأمون و معتصم توسعهٔ نفوذ و قدرت ایرانیها و ترکان، عربان را یکسره ضعیف و زبون کرده بود. داستان برتری نژادی عرب دیگر افسانه‌ی بیش نبود. خلفا خود از جانب مادر عرب بودند. وزراء بیشتر از میان ایرانیان انتخاب می‌شدند. سرداران و سپهسالاران خلیفه بیشتر ترک و ایرانی بودند. ازین رو نشر سخنان شعوبیه دیگر با مانع برخورد نمی‌کرد و بدینگونه، درگیرودار مشاجرات و مجادلات مذهبی و کلامی که در آن روزگاران بین فرقه‌های مسلمانان و دیگر مذاهب در گرفته بود سخنان شعوبیان نیز چون مذهب و آیین تازه‌ی روی نمود و مخالفان و هواخواهان یافت. در هر حال، از روزگار مأمون اندک اندک شعوبیان در گناه خلافت قدری و شانی یافتند. چنانکه، در بیت الحکمة مأمون، برخی از آنها مقام و منصبی داشتند.



## پایان يك شب

### سالهای آخر

در سالهایی که بغداد شاهد کشتن و بدارآویختن بابل و مازیار و افشین بود، دو قرن سکوت و مبارزه ایرانیان پایان می‌رسید. از سقوط نهاوند تا کشته شدن بابل دو یست سال می‌گذشت. این مدت بر ایرانیان مثل يك شب رؤیاخیز گذشته بود؛ شب تاریک هولناکی که جز غریو طوفانها و ناله جفدها هیچ چیز سکوت رؤیاانگیز آنرا درهم نشکسته بود. در سکوت هیجان‌انگیز این دو قرن ظلمت‌خیز، بین نیروی ایرانی و عرب کشمکش عظیمی درگیر بود. در صحنه رقابت‌های نظامی و سیاسی دو حریف کینه‌جو پنجه درهم افکنده بودند و هرکدام می‌کوشید دیگری را، بظاک افکنند. تاریخ این دو قرن، ماجرای زورآزمایی دو قوم ایرانی و تازی بود. در طی این زورآزمایی، عرب بارها زمین خورده بود اما درین سالهایی که بغداد کشتن و بدارآویختن بابل و مازیار را جشن می‌گرفت دیگر میدان را برای حریف یکسره خالی کرده بود.

در پایان دو قرن عرب دیگر فاتح ایران نبود. سیادت و قدرتی که جرات میکرد، در روزگار بنی‌امیه، برای خود ادعا کند درین روزها یکسره از یاد او رفته بود. در دربار خلافت نفوذ و قدرت او دیگر نمی‌توانست با نفوذ و قدرت ایرانیان معارضه کند. تسلط فرهنگ و تمدن ایرانی، خلیفه تازی را یکسره مقهور و مغلوب خویش کرده بود. اشراف و امراء ایرانی، یعنی آنها که در دوره ساسانیان بقول مورخان اسلام «صاحب بیوتات» خوانده میشدند، در پایان دو قرن سکوت و تحمل آنچه را در سقوط مداین و نهاوند از دست داده بودند، دوباره بدست آوردند. حکومت‌های محلی غالباً در دست آنها بود و با پرداخت